

فرمانفرما. خودش نبود. نصرت الدوله بود از ما قدری پذیرائی کرد. مصدق السلطنه هم بود یک کتابی که نوشته، «کاپیتولاسیون»، یعنی حقوق هر مملکتی با رعیت خارجه چه است. نوشته به من داد نزدیک ظهر فرمانفرما آمد، رفتیم پیش او. بهاء الدوله، معتمد الدوله، ناصر الدوله، موقر الدوله، مشیراکرم، مرآت السلطان که تازه آمده است از کرمانشاه و وکیل کرمانشاه شده است بودند. نهار سر میز کم آمد جمعیت زیاد شده بود. باری هر طوری بود صرف نهار شد. بعد از نهار هم مدتی بودم. بعد سوار شده آمدم رو به منزل. رفتم منزل حاجی آقاخان، جلال الملک با نصرالدوله برادرش، هرمز میرزا و جالینوس بودند بعد آمدم منزل.

دوشنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۳

اخبارات تازه این که: مؤتمن الملک رئیس مجلس شده است. عصری سوار شده رفتم بازدید سردار کل. میرزا رضای مستوفی و قاضی عسکر آنجا بودند مدتی صحبت کردیم. هوا هم برف شدیدی گرفته است. آمدم منزل استراحت کردم.

سه شنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۳۳

دیشب اول شب حالم بر هم خورد. دل در سختی گرفته تا ساعت هفت مبتلا بودم. منصور آمد بعضی دواها داد و رفت. ما هم مشغول ترتیب اطاق های بیرونی بودیم. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه. اندرونش بود. ناخوش بود. از آنجا رفتم منزل احتساب الملک بازدید تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

چهارشنبه ۲۰ شهر محرم ۱۳۳۳

صبح آمدم بیرون. حاجی امین الخاقان بود قدری صحبت کردیم. بعد حسن خان



صمدخان شجاع الدوله چند روزی است مجدداً وارد به آذربایجان شده است
توسط سردار رشید گویا هیأت وزراء از او سؤال کرده بودند چرا آمده ای؟
گفته بود: «وزراء ... خورده اند!»

آمد اطاق‌ها را درست می‌کرد. امروز جمعی اینجا مهمان بودند. سهم‌الدوله، سالارالسلطان ناظرشاه، جلال‌الملک، نصرالدوله پسر معین‌السلطان، نهار صرف کرده بعد مشغول بازی شدید تا یک ساعت از شب گذشته. مهمان‌ها رفتند. اخبارات تازه این است که: می‌گویند صمد خان شجاع‌الدوله چند روزی است مجدداً وارد آذربایجان شده است و اطراف مراغه و تبریز مشغول جمع‌آوری قشون است. به توسط سردار رشید گویا هیئت وزراء از او سؤال کرده بودند چرا آمده‌ای؟ گفته بود وزراء گه خورده‌اند. اغلب متمولین تبریز فرار کرده به طرف طهران و سایر جاها رفته‌اند. از قراری که سردار کبیر به سپهدار نوشته بوده است در عرض چند روز یک صد و بیست کالسکه از خمسه گذشته بوده است.

پنجشنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم رو به منزل معین‌السلطان. دم در منزلش ایستاده بود. او را هم سوار کرده رفتم بازدید مجدالدوله، پسرهایش مجدالسلطنه و تمجدالدوله بودند. جلال‌الملک هم آنجا بود قدری صحبت کردیم. بعد آمدم منزل، آقا سیدعلی جمارانی، محمدصادق میرزا، حسن خان و میرزا عزیزالله بودند. اخبارات تازه این است: شهرت دارد که در بعضی روزنامه‌ها درج شده است که امپراطور آلمان نطق کرده است که من از جانب مهدی که مسلمانان انتظار او را دارند، مأموریت دارم که بیایم جنگ بکنم. سردار کل قشون روس که خبط‌ها کرد و شکست خورد، معزول شده، گفتند حکم قتلش را دادند که تیربارانش کنند. آن یکی دیگر که سردار بوده، فیلد مارشال شده است. پادشاه بلژیک هم لباس سربازی پوشیده، در اردوهای فرانسه مشغول جنگ است. صربستان را هم اطریشی‌ها متصرف شدند، در واقع کار آنجا هم به اتمام رسید. این نطق امپراطور آلمان برای هیجان مسلمانان هند و ایران و ترکستان است.

جمعه ۲۲ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل سردار معتمد، چون پیش از محرم که پسرش مرده بود من نتوانستم بروم دیدنش. بعد رفتم منزل محتشم السلطنه وزیرمالیه. از آنجا رفتم پیش افتخارالسلطنه. چادر زده‌اند و از روز بیست و پنجم روضه خوانی دارند. قدری صحبت کرده، آمدم منزل. دجاهای عصر جمعه را خوانده استراحت کردم. اعلیحضرت هم تشریف بردند فرح آباد. گویا حالا در آنجا متوقف باشند.

شنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۳۳

حالم خوش نبود، زکام شدیدی کردم. عصری سرکار معززالملوک تشریف بردند با ایران خانه اسعدالملک پیش نگارالملوک روضه، من هم بجائی نرفته شب هم آقا میرزا آقاخان و حسن خان آمدند قدری بودند.

یکشنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۳۳

امروز کسل بودم. به جائی نرفتم. تمامش را مشغول خواندن کتاب بودم. عصری هم سرکار معززالملوک رفتند خانه محسن خان مشیرالدوله روضه.

دوشنبه ۲۵ شهر محرم ۱۳۳۳

سرکار خاصه خانم تشریف آوردند اینجا، مشغول پذیرائی ایشان بودم تا عصر.

سه شنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل سراج الملک. پریشب سراج الملک مرحوم شده، امروز منزلش ختم داشت. هرمز میرزا سر ختم نشسته بود. نعشش را هم بردند به حضرت

عبدالعظیم. مستوفی الممالک آمد با صاحب اختیار، ختم را جمع کرد. عصری سوار شده رفتم قنصل خانه روس دیدن ژنرال قنصل. چند روز است آمده است. بعد رفتم دیدن امیرجنگ، پسر دوّم سردار اسعد که چند روز است از فرنگستان آمده، هشت ماه بود رفته بود به فرنگستان. سردار اسعد هم بیرون بود. الحمدلله کور و ذلیل و خوار شده. آن اشخاص که عصرها آنجا جمع می شدند. و آن مزخرفات را می گفتند از ملت و از دولت، یکی تاریخ می خواند، یکی می گفت ده نفر سوار بختیاری می تواند دنیا را زیرو زیر بکند، یکی می گفت امید ایرانیان در این سرای آزادی بسته است به این وجود نحس. دیدم جز صاحب نسق و پسرش امیرجنگ و یک دکتری که مال فامیل خودشان است، در واقع یک بیکار است، هیچکس نبود. آن وزرا و وکلاء که هر روز عصر بایست بیایند و عتبه را زیارت بکنند نبودند. کور و الحمدلله ذلیل، مثل سگ گر نشسته بود. احوالپرسی هم از من نکرد که چه می کنید کجا هستید. من هم هیچ احوالی از آن سگ نحس، نپرسیدم. با پسرش صحبت کرده، صرف چائی کرده قلیان کشیده از آنجا رفتم به خانه رئیس نظمیّه سردار همایون، برادرش که بیست ساله بود در فرنگستان در شهر پاریس مرحوم شده است. سر سلامتی داده، قدری آنجا نشستم. بعد آمدم منزل. سرکار معرزالملوک هم عصری تشریف بردند منزل مشیرالدوله روضه.

چهارشنبه ۲۷ شهر محرم ۱۳۳۳

سوار شده رفتم مسعودیه پیش مستوفی الممالک، یمین السلطنه و اسعدالملک بودند. یمین السلطنه با صارم الدوله و اقبال الدوله رفته بودند به طرف حوض سلطان و آن صفحات شکار. یمین السلطنه مراجعت کرده، آنها هنوز مراجعت نکرده اند باری مدتی صحبت کردیم بعد مستوفی الممالک سوار شده رفت به در خانه. من هم سوار شده آمدم منزل سپهدار. مدتی بود او را ندیده بودم. اخبارات تازه: سقز و بانه را عثمانی ها

ضبط کرده‌اند. اغلب از اعیان و رجال تبریز مهاجرت رو به طهران کرده‌اند. شجاع‌الدوله اطراف تبریز را اغلب متصرف و مشغول جمع‌آوری مالیات است. باری تا عصر آنجا بودم. بعد پیاده آمدم رو به منزل. آخر زمین‌های پارک ظل‌السلطان که فروخته‌اند. بالا خانه‌ای است دیدم من را کسی صدا می‌کند. برگشته دیدم ظهیرالدوله است. معلوم شد این خانه مال میرزا ابراهیم خان معروف است که سفارت فرانسه بود بعد وکیل شد. یک وقت هم لقب امین‌الملکی به او داده شد، بعد دیگر خودش خجالت کشید، باز همان میرزا ابراهیم خان شد. رفتم در بالاخانه، ناصرعلی خان پسرش هم بود. فرستادیم یمین‌الدوله هم آمد، حاجی میرزا زکی خان و جمعی دیگر از مرده‌های ظهیرالدوله جمع شده از هر قبیل صحبت می‌کردیم. دو آلبوم که امیر جنگ تازه از فرنگستان آورده است. عکس‌های جنگ دول بود. آوردند تماشا کردیم تا یک ساعت از شب طول کشید. بعد آمدم منزل. سرکار معززالملوک تشریف برده بودند روضه مشیرالدوله.

پنجشنبه ۲۸ شهر محرم ۱۳۳۳

عصری معین‌السلطان آمد رفتم بیرون قدری با او صحبت کردم. بعد با معین‌السلطان رفتیم روضه خانه مرحوم حسن خان مشیرالدوله. جمعی بودند. هرمرز میرزا، جلال‌الملک، آصف‌السلطنه، جمعیت زیادی بودند. غروب آمدم بیرون رفتم منزل سردار اعظم، سالار برادرش هم بود قدری نشسته صحبت کردیم. امروز وزراء (در) فرح‌آباد مهمان موقت‌الدوله بودند.

جمعه ۲۹ شهر محرم ۱۳۳۳

نزدیک ظهر بشیر حضور آمد رفتم بیرون مدتی با او صحبت کردم. اعلم‌السلطنه هم آمده بود مدتی با او صحبت کرده، بشیر حضور هم بود تا نیم ساعت به غروب مانده.

اخبارات این است که: ایتالیا هنوز داخل در جنگ نشده است. آن وقت هم که معروف بود داخل در جنگ شده دروغ بود. باری اعلم السلطنه رفت من هم دعاهاى عصر جمعه را خوانده، بعد با بشیر حضور سوار شده رفتیم منزل عضدالدوله احوالپرسی، چشمش مدتی است درد می‌کند. بعد مراجعت به منزل کرده، قدری روزنامه نوشته، دعاهاى شب اول ماه را خوانده استراحت کردم.

شنبه غره شهر صفر ۱۳۳۳

دعاها و نماز اول ماه را خوانده، بعد رفتم بیرون. محمد صادق میرزا، آریاب شهریار، حسن خان، میرزا عزیزالله بودند. قدری صحبت کرده بعد آمدم اندرون، صرف نهار کردم. سرکار معزز الملوک تشریف بردند خانه آصف السلطنه، پیش منیراعظم روضه. من هم لباس پوشیده، رفتم سفارت روس چون عید امپراطور روس است برای تبریک. امشب هم مهمانی مفصلی دارند حضرت اقدس و وزراء. بعد از شام هم مهمانی سواره و مجلس بال دارند. باری چندان جمعیتی مثل هر سال نبود. وثوق الدوله، نصیرالدوله، ظل السلطنه، سلطان محمود میرزا، آصف السلطنه، اقتدار السلطنه، هرمز میرزا، علاء الملک، سعدالدوله و جمعی بودند. وزیر مختار من را هم برای سواره دعوت کرد. ساعت ده که تقریباً پنج ساعت و ربع از شب رفته باشد برویم مهمانی. آمدم منزل شام خوردم. لباس پوشیده یک نشان زده رفتم از برای مهمانی. جمعیتی از ایرانی و فرنگی، وزراء، حضرت اقدس، و... و... بودند. موزیک ارکستر می‌زدند. یک نفر زن فرنگی پیانو می‌زد، یکی می‌خواند. بعد زن وزیر مختار ویلن زد. دختر وزیر مختار می‌خواند. بعد بال شروع شد. باری خیلی مجلس باشکوهی بود. تا ساعت نه از شب رفته. مشغول رقص بودند.



پادشاه بلژیک لباس سربازی پوشیده در اردوهای فرانسه مشغول جنگ است.

یکشنبه ۲ شهر صفر ۱۳۳۳

پیاده رفتیم منزل معین السلطان قدری صحبت کردیم. بعد انتظام الدوله (راکه) از آنجا می‌گذشت صدا کردیم آمد نشست. صحبت کردیم. تا نزدیک ظهر آنجا بودم. آمدم منزل نهار صرف کرده استراحت کردم. عصری امیر جنگ آمد، رفتیم بیرون، مدتی با او صحبت می‌کردم. امیر مخم که حاکم کرمانشاهان شده سه روز است رفته است. سردار اشجع هم رفته رو به بختیاری. باری امیر جنگ رفت. من هم سوار شده رفتیم روضه نظام السلطنه. ظهیر الاسلام، امام جمعه، میرزا محسن، فخر الملک و جمعی سید و آخوند بودند. تا نیمساعت از شب گذشته، روضه طول کشید. مجلس خوب و مفصلی درست کرده بودند، مجلل الدوله هم بود. بعد سوار شده با امیرزا آقاخان آمدیم. سر راه من بر حسب دعوت همشیره اقدس الملوک رفتیم خانه ایشان. شب را مهمان بودیم. سرکار معزز الملوک، ایران دخت و عزیز اقدس هم از امیریه آمدند. شب را خانه اقدس الملوک مانده، انگور خوبی توی کیسه کرده بودند، قدری دادم ایران دخت برد امیریه برای حضرت اقدس، پنج عدد دو هزاری زرد انعام گرفت.

دوشنبه ۳ شهر صفر ۱۳۳۳

حاکم کسل شده بود. صرف نهار کرده با ایران دخت و عزیز اقدس سوار شده آمدم منزل. عصری طلب کارهای ارباب شهریار بنا است بیایند اینجا، مجلس بکنیم. جمعی آمدند. شیخ رضای وکیل، سید یعقوب، مکرم السلطان، پسر میرزا ابوطالب خان رشتی و... و... بودند. تا یک ساعت و نیم از شب گذشته مشغول مذاکرات بودیم. بعد رفتند. سرکار معزز الملوک هم عصری از خانه اقدس الملوک رفته بودند خانه افتخار السلطنه، روضه

سه شنبه ۲ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم رو به فرح آباد، رفتم اول پیش وزیر دربار. اعتضادالسلطنه و آصف السلطنه بودند. بعد هم علاءالملک آمد. وزیر دربار جلوی چادرش سپرده بود صندلی گذارده بودند. نشسته بودیم صحبت می کردیم تا نزدیک ظهر. حضرت ولیعهد آمده رفتم حضورشان مشرف شده، صحبت کنان توی خیابان راه می رفتیم. بعد آمدم چادر وزیر دربار صرف نهار کردم. بعد از نهار اعلیحضرت بیرون آمدند رفتیم شرفیابی حاصل کردیم. آصف السلطنه رفت به شهر. باری یک کتاب فرنگی مصور که می گفت رسم و عادات هر ملتی که چه شکل عید می گیرند در این کتاب نوشته شده است. من صورت مال ایران را دیدم، از عادات و رسومات عیدها چیزی نفهمیدم! باری بعد یک قوش که مستوفی الممالک برای شاه فرستاده بود آوردند تماشا کردیم. بعد اعلیحضرت صرف نهار کرده دوباره شرفیابی حاصل کردیم. بعضی فرمایشات و صحبت ها کردند از قدیم، سابق و لاحق و شکارگاه ها و وضع شکار. عصری اعلیحضرت سوار شده من را هم امر کردند سوار بشوم. سوار شده، اسب بدک خودشان را مرحمت فرمودند من سوار شده صحبت کنان در رکاب اعلیحضرت و حضرت ولیعهد رفتم رو به درّه زرک. یک تیهو بالای باغ قدیم درّه زرک صید فرمودند. بعد رفتیم بالاتر نزدیک به درّه اول جاتال، یک کبک هم آنجا صید فرمودند. تمام عرض این مدت را من برای اعلیحضرت و ولیعهد صحبت از هر مقوله می کردم. بی نهایت مورد مرحمت واقع شده بودم. سر استخر زرک صرف چائی فرمودند و به ولیعهد فرمودند من را ببرد چائی بدهد. با ولیعهد صرف چائی کردم. دوباره آمدم اعلیحضرت و ولیعهد سوار کالسکه شده، من هم پای رکاب رسوار اسب شده صحبت کنان می آمدیم تا فرح آباد. یک ساعت از شب گذشته وارد فرح آباد شدیم. فردا هم خیال شکار بزرگ فرمودند از صبح. مقرر فرمودند که من هم صبح زود شرفیابی حاصل بکنم، بیایم فرح آباد که برویم در رکاب شکار. با وزیر

دربار سوار شده آمدیم رو به شهر. آمدم منزل. سرکار معززالملوک عصری تشریف برده بودند خانه منیراعظم، سرکار خاصه خانم آنجا روضه بودند. ایشان را هم خواسته بودند.

چهارشنبه ۵ شهر صفر ۱۳۳۳

از دیشب شروع به باریدن کرد. پارسال چهارم ماه صفر که تفنگ کوچک را سردار اعظم به من داد تا دیروز که چهارم ماه صفر است و یک سال تمام. آنچه تفنگ و غیره زده ام صورتش از این قرار است. آنچه هم سرکار معززالملوک زده اند می نویسم از این قرار است از چهار صفر ۱۳۳۲ الی چهار صفر ۱۳۳۳

شکار معززالملوک

گنجشک کبوتر قازالاق توکاو سار خرگوش توکاو سار خرگوش

۹۹ عدد ۸ عدد ۸ عدد ۷ عدد ۲ عدد ۷ عدد ۲ عدد

دیروز چون اعلیحضرت گفته بود فردا که امروز باشد در رکابشان سوار بشوم. دیدم اطاعت امر لازم است. با وجود باران تفنگ نمره ده را برداشته سوار در شگه شده رفتم رو به فرح آباد. بین راه باران مبدل به برف شد. آمدم آلاچیقی لقمان، اعتضادالسلطنه، اعتمادقاجار، کشیکچی باشی بودند، مدتی صحبت کردیم از هر مقوله، مستوفی الممالک آمد از شهر. بعد وزیر دربار هم از شهر آمد. اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند و با مستوفی الممالک خلوت کردند. معلوم نشد که چه امر تازه ای روی داده، ولی دیشب ساعت سه از شب گذشته، وزیر مختار روس و انگلیس رفته بودند دربار به قدر دو ساعت در هیئت وزراء بوده اند. باری بعد مستوفی الممالک آمدند در آلاچیقی وزیر دربار همان آلاچیقی که وزیر دربار به من داده بود و چند روز پیش فرستاد پس گرفتند. برف هم خیلی درشت می آمد. زمین ها سفید شده بود. بعد از صرف نهار مستوفی الممالک رفت به شهر. ما رفتیم توی آلاچیقی با وزیر دربار

تخته بازی کردیم. یک ساعت از شب گذشته اعلیحضرت احضار فرمودند. رفتم شرفیاب شدم. تا یک ساعت و نیم از شب در حضورشان صحبت می کردیم. بعد آمدم در آلاچیق وزیر دربار شام صرف کرده استراحت کردم.

پنجشنبه ۶ شهر صفر ۱۳۳۳

هوا آفتاب و برف های دیروز آب شده بود. در صحرا و کوه البرز سفید تمام کوه های سه پایه و شش گوش سفید و برف هایش مانده بود. حاجب الدوله، احتساب الملک، لقمان از شهر آمدند. از شهر خبر آوردند که دم سفارت انگلیس دم دکان یک توتون فروشی، یک بمب در رفته و توتون فروش را پاره پاره کرده است. معلوم نشده که دست خود توتون فروش بوده است یا کس دیگر انداخته بوده است. صدایش را هم اغلب اهل شهر شنیده بوده اند. باری اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند. تقریباً یک ساعت به ظهر مانده مجدداً امر و مقرر فرمودند در رکابشان سوار بشوم. یکی از اسب های بدک اعلیحضرت را آوردند سوار شدم. رسم اعلیحضرت نیست که دیر سوار بشوند. آن وقت هم که سوار می شوند به کالسکه، به سرعت هر چه تمامتر می روند رو به شکارگاه. به تاخت پای کالسکه صحبت کنان رفتیم تا بالای قنات ساری اصلان. اعلیحضرت سوار شدند، مدتی هم سواره صحبت عرض می کردم. چه از زمان مرحوم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه. به هر سنگ و بته، تاریخی به خاطر می رسید و عرض می کردم. اعلیحضرت و ولیعهد گوش می دادند. تا رفتیم سرشش گوش. نسام شش گوش برفش زیاد بود. میرشکار و شکارچی باشی هم رفته بودند یک دسته شکار طرف دست راست پیدا کرده بودند. هوا هم سرد کرده بود. اعلیحضرت هم سردشان شده بود. قرقچی ها را فرستادند که شکارها را رَم بدهند به طرف شاه بیابند. شاه را هم بردند پایین تر نشانند. من با ولیعهد همان بالا نشسته صحبت می کردیم. توی آن

برف شطرنج آوردند با ولیعهد یکدست شطرنج بازی کردیم. من مات شدم. ولیعهد خیلی سردش شده بود. جورابه‌های کُرکم را از پایم درآورده دادم او پوشید. بعد سوار شده ایستادیم. قرقچی‌ها شکارها را رم دادند، به طرف اعلیحضرت نیامده، رفتند به طرف همروک. اعلیحضرت مراجعت کرده به طرف درّه سقاچاچرون. باری بعد رفتیم درّه ترکمن‌ها که سقاچاچرون می‌گویند. به زبان ترکی یعنی سقا فرار ده. در زمان ناصرالدین شاه مرحوم. سقاها شکارها را فرار داده بودند اوقات مرحوم ناصرالدین شاه تلخ شده بود، امر کرده بودند که سقاها را تنبیه بکنند. سقاها فرار کرده بودند اسم این دره سقا فرار کن شده بود. باری آتش درست کردند. آفتاب گردان زده بودند. اعلیحضرت و حضرت ولیعهد صرف نهار کردند. باز من در سر نهار از زمان‌های سابق صحبت می‌کردم. بعضی فرمایشات می‌فرمودند. بعد از نهار، تقریباً دو ساعت به غروب سوار شده از طرف قوی درّه سی برای شکار کبک و تیهو آمدند. اعلیحضرت دو تیهو شکار فرمودند، من هم یک خرگوش سرتاخت زدم. برای یک ساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل فرح آباد شدیم. رفتم پیش وزیر دربار، صرف چائی و شب چره شد. بعد آمدم منزل وزیر دربار. بعد اعلیحضرت من را احضار فرمودند رفتم شرفیاب شدم. صرف شام می‌کردند. نصرت السلطنه و ولیعهد در حضورشان صرف شام می‌کردند. بعد دو دست شطرنج هم با اعلیحضرت بازی کردم. تا ساعت چهار مشرف بودم بعد آمدم منزل.

جمعه ۲ شهر صفر ۱۳۳۳

پیاده قدری با وزیر دربار و کشیک‌چی باشی راه رفته، صحبت می‌کردیم. من گله‌های زیادی از وزیر دربار داشتم، کردم. بعد مشکوٰةالدوله هم آمد. معین السلطان آمد. آمدم آلاچیق، نصرت السلطنه هم بودند. خیلی راه رفته صحبت کردیم. چلوکباب مهمانی من را آوردند صرف کردیم. بعد از نهار قدری آس بازی هم کردیم.

عصری آدم از طرف اعلیحضرت آمد که در رکاب سوار بشوم. اسب یدک آوردند. سوار شدم. نصرت السلطنه، احتساب الملک و معین السلطان هم سوار شدند. رفتیم به طرف درّه زرک. اعلیحضرت با من شروع به صحبت کردند. من هم متصل رجز می خواندم و از قدیم صحبت می کردم. رفتیم به درّه شاه بابا. من می خواستم تهننگ ببندازم، برادرزاده اسلحه دارباشی به شاه عرض کرده بود فلانی شلوغ می کند. اعلیحضرت فرستادند پی من. رفتم حضورشان. فرمودند فلانی شلوغ نکن. فهمیدم که به شاه بایستی عرض کرده باشند. در جواب اعلیحضرت عرض کردم من شلوغ نمی کنم، اگر عرضی کرده اند که من شلوغ کرده ام معلوم می شود این هم قطارهای من از نوکری به سلطنت فقط فضولی و مایه گرفتن را آموخته اند. نفس حضرات قطع شد! بعد با اعلیحضرت صحبت کنان آمدم تا سر استخر زرک،، صرف چائی فرمودند. احتساب الملک فضولی کرده می خواست گلگی بکند. عرض کرد دیر وقت است بروید چائی را منزل صرف فرمائید و اعلیحضرت هم فرمودند «گه نخور، فضولی نکن.» بعد سوار شده من هم پای کالسکه صحبت کنان آمدم تا فرح آباد. مدتی هم در اطاق دربار، حضور اعلیحضرت مشرف بودم. ولیعهد هم امروز سوار نشده بودند، آمدند حضور اعلیحضرت شرفیاب شدند. تا ساعت سه شرفیاب بودم بعد آمدم منزل وزیر دربار، خبر آوردند که دختر عضد الملک، عیال علاء الدوله مرحوم، که مادر این علاء الدوله و سهم الدوله است مرحومه شده است. با رکن السلطان میر آخور گویا از یک مادر بودند.

شنبه ۸ شهر صفر ۱۳۳۳

صبح با وزیر دربار سوار شده آمدم رو به شهر. من را در منزلم پیاده کردند. نعش مادر علاء الدوله و سهم الدوله را دیروز بردند به حضرت عبدالعظیم. سر قبر علاء الدوله مرحوم دفن کردند. این زن شش اولاد دارد، سه پسر و سه دختر. پسرها:

علاءالدوله حالبه، سهمالدوله، جان محمد خان. دخترها یکی عیال مشیرالدوله، یکی عیال امیر اعظم و یکی دختر هم توی خانه است. باری سوار کالسکه شده رفتن خانه سهمالدوله و علاءالدوله. سر ختم مجدالدوله، امجدالدوله، محتشم السلطنه، صدرالعلماء، ظهیرالاسلام، امام جمعه، سپهدار، سردار منصور، سردار معتمد، صدرالممالک، معین السلطان، سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، صدرالسلطنه و جمعی بودند مشیرالدوله و مؤتمن الملک. باری بعد اعتضاد السلطنه ختم را جمع کرد. بعد از ختم با سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، صدرالسلطنه و معین السلطان رفتیم اطاق‌های بالای سهمالدوله. صرف نهار کردیم. چندان به مجلس عزا شباهت نداشت.

یکشنبه ۹ شهر صفر ۱۳۳۳

هوا هم برف می‌بارید، تا نزدیک ظهر به قدر یک بند انگشت روی زمین نشست. شب هم آ میرزا آقاخان و میرزا عزیزالله آمدند.

دوشنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۳۳

حاجی امین‌الخاقان آمدند مدتی صحبت کرده. بعد پیاده رفتیم منزل آقا شیخ عبدالنبی. چند روز پیش، دختری داشته است به سن دوازده ساله، مدتی بوده است ناخوش بوده است، مرحومه شده است. رفتیم تسلیت داده. قدری آنجا نشسته صحبت کرده، بعد رفتیم اندرون پیش درّه‌الدوله آقا شیخ بهاء‌الدین هم بودند. عصری جایی نرفتم منزل بودم. کسل خیالی بودم. ایران و عزیزاقدس از مدرسه آمده بودند، درس‌هایشان را می‌خواندند. آقاخان هم بازی می‌کرد و گاهی درس‌های بچه‌ها را بر هم می‌زد.

سه‌شنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۳

حضرات اقدس احضار فرمودند. عصری سوار شده رفتم امیریه. مجدالدوله و سعدالملک حضور حضرت اقدس بودند. حضرت اقدس مدتی فرمایشات فرمودند یک ساعت و نیم از شب گذشته مراجعت کردم. وزیر مختار روس و ژنرال قنصل روس آمده بودند. من نبودم کارت گذاشتند.

چهارشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. دم در خانه مستوفی الممالک مجدالدوله را دیدم که با پسرش مجدالسلطنه نشسته‌اند توی کالسکه می‌روند. من را که دیدند می‌روم منزل مستوفی الممالک آنها هم پیاده شده آمدند. آقا شیخ محمدرضای مجتهد، پیش مستوفی الممالک بودند. جمعی هم در اطاق دیگر بودند از قبیل فخرالملک، انتظام‌الدوله، موقرالذوله و بشیرالدوله. ما رفتیم پیش مستوفی الممالک قدری نشستیم. بعد برخاسته، عذرخواسته، سوار شده رفت به در خانه. اوقاتش هم تلخ بود. من هم سوار شده آمدم منزل. عصری هرمز میرزا آمد رفتم بیرون. خودش بود با جالینوس. از هر قبیل صحبت کرد از تغییر خدیوی مصر و مبدل شدن سلطنت خدیو مصر که با عثمانی‌ها همراهی کرده و بر ضد انگلیس‌ها جنگ کرده بعد انگلیس‌ها هم تشکیل سلطنتی داده. یکی از مصری‌ها را، محمد علی پاشا که یا از اقوام همین خدیو یا یکی از نجبای مصری بود او را به سلطنت نشانده‌اند. تاجگذاری مفصل کرد. حالا مصر دارای اعلیحضرت است و سلطنت. اخباری که هرمز میرزا می‌داد گویا شهبندر عثمانی مقیم کردستان. عذر حاکم کردستان را خواسته است. گفته است امورات کردستان متعلق به عثمانی است. صحت و سقمش معلوم نیست.

پنجشنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۳

روزنامه تنبیه درخشان مقاله نوشته بود پربروز. گوشه‌اش به من بود. معتضدالاطبا که آدم فضولی است او مدیر روزنامه تنبیه درخشان است او می‌نویسد: این شرح روزنامه «خواب یا مکاشفه - دیشب نشسته بودم که ناگهان دیدم رفیقم هر دم خیال، از درد وارد شد و بدون مقدمه گفت چون می‌دانم تو شاه پرست هستی خواستم این مطلب را برای شما عنوان کنم. آیا می‌دانی باعث چه شد که این او اخیری‌ها، آن شوکت و عظمت سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه، به کلی کاسته و عاقبت مقتول گردید. سبب این شه که امیرکبیرها مبدل به مردک‌ها و سالار اصلا‌ن‌ها تبدیل به عزیزالسلطان‌ها شدند. آیا دلیل این را فهمیدید که مرحوم مظفرالدین شاه برای چه هیچ نتوانست به اساس سلطنت خود رونق داده حیثیت سلطنت را محفوظ بدارد؟ برای این شد که ندما و اعضای درباری وی از قبیل بصیرالسلطنه‌ها و بقال اوغلی‌ها بودند. همچنین شیرازه سلطنت محمدعلی شاه خراب و پریشان نگردید مگر از سوء اعمال مجلل‌ها و صنیع حضرت‌ها. حالا می‌ترسم گوش شیطان کرد هفت قرآن در میان، در فرح‌آباد از این قبیل اشخاص جسارت کرده به حضور اعلیحضرت همایونی تشریف حاصل نمایند. گفتم هرگز چنین چیزی نخواهد بود. زیرا اعلیحضرت همایونی از عقل پیر و در عمل بصیرند. بعد گفتم چون امروز وقت ندارم همین قدر می‌گویم».

این چند (مدت) که من فرح‌آباد حضور اعلیحضرت بودم و اظهار مرحمت می‌فرمودند پسرهای عضدالملک روح سوخته (برای آنکه)، مبادا من در خانه مصدر خدمتی بشوم، یا این که یکی از کارهایی که راجع به آنهاست به من بدهند، تدبیر کرده این شرح را دادند نوشتند که ذهن شاه را از من مشکوک بگردانند. سردار همایون رئیس نظمیہ آمد رفتم بیرون مدتی با او صحبت کردم. شب هم آمیرزا آقاخان آمد قدری صحبت کرده، دعاهای شب جمعه را خواند، استراحت کردم.

جمعه ۱۴ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، شریف الدوله، میرزا سلیمان خان و جمعی متفرقه آنجا بودند. قدری نشستیم. مستوفی الممالک سوار شده رفت خانه مرحوم مخبر الدوله. عیال مخبر الملک که دختر نیرالملک است مرحومه شد. مجلس ختم دارند. مستوفی الممالک رفت که ختم را جمع بکنند. من هم رفتم، جمعی بودند. آسید محمد طباطبائی، میرزا محمد صادق پسرش، صاحب اختیار. مهندس الممالک، ذکاء الملک، مخبر الدوله، حکیم الملک و دبیر الملک. بعد مستوفی الممالک ختم را جمع کردند. بعد از صرف قهوه و قلیان مجلس بر هم خورد. نزدیک ظهر بود. امروز اول ژانویه، عید فرنگی هاست رفتم به سفارت ها کارت گذاردم بعد از ظهر بود که وارد منزل شدم. عصری هم دعاهای جمعه را خواندم

شنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۳

حاجی امین الخاقان آمد مدتی صحبت کردیم. نهار را هم اینجا صرف کرده. عصر کشیک چی باشی آمد مدتی صحبت کرده رفت. شب هم آمیرزا آقاخان آمد.

یکشنبه ۱۶ شهر صفر ۱۳۳۳

عصری سوار شده رفتم رو به فرح آباد. رفتم پیش وزیر دربار، توی آلاچیق خود وزیر دربار، اعلیحضرت همایونی هم از صبح به شکار رفته بودند. مجدالدوله، معین السلطان، و فخرالملک هم در رکاب سوار شده بودند. بعد مجدالدوله و معین السلطان آمدند. معلوم شد کوه سیاه غار را جرگه کرده بودند. اعلیحضرت نیم ساعت از شب گذشته تشریف آوردند. شب هم کشیک چی باشی و معین الملک بودند. مدتی با وزیر دربار تخته بازی کردم. صرف شام کرده استراحت کردم.

دوشنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۳۳

اعلیحضرت همایونی سوار شده به طرف شش گوش به شکار تشریف برده بودند. من هم پیش از وزیر دربار بودم. شاهزاده اعتضادالسلطنه، احتسابالملک، سردار حشمت، معینالممالک، کشیکچی باشی، مجدالسلطنه بودند. قدری تخته بازی کردم، گاهی با وزیر دربار، گاهی با احتسابالملک. صرف نهار کردیم. نزدیک غروب اعلیحضرت آمدند. مستوفیالممالک هم در رکابشان بودند، وقت ظهر رفته بودند حضورشان شرفیاب شده بودند. مدتی هم سواره در رکابشان بوده اند. بعد رفته بودند شهر. شب را هم پیش وزیر دربار بودیم صحبت می کردیم. قدری تخته بازی کردیم.

سه شنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۳۳

امروز اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای شهر می شوند. در واقع روز کوچ است. آلاچیقهای وزیر دربار را جمع کردند. کشیکچی باشی، سردار حشمت، کالسکهچی باشی و لقمانالدوله بودند، بعد اعتضادالسلطنه هم آمدند. اقبالالدوله و مسرورالسلطنه هم از شهر آمدند. اقبالالدوله شعری به اعلیحضرت همایونی عرض کرده بود و در ضمن استدعای مرخصی، خواسته بود گاهی برود به شکار کبک و مجاز باشد. بعد از نهار حضور اعلیحضرت همایونی شرفیابی حاصل کردیم. ولیعهد و اعتضادالسلطنه حضور اعلیحضرت بودند. اقبالالدوله شعرش را خواند. مدتی سربه سر اقبالالدوله گذارده شوخی کردم. اعلیحضرت تفریح می فرمودند. اقبالالدوله قوش هایش را آورده بود. عصری اعلیحضرت سوار شده، اقبالالدوله را مقرر فرمودند سوار شو، شد با قوش هایش. تشریف فرمای درّه زرک شدند. من هم رفتم پیش وزیر دربار. بعد اعلیحضرت احضار فرمودند. اسب فرستادند سوارشده رفتم اول درّه زرک شرفیاب شدم. صحبت کنان در رکاب مبارک بودیم و گاهی سربسر اقبالالدوله

می‌گذاریم. پشت باغ قدیم درّه زرک، اعلیحضرت یک تیهو زدند. بعد رفتیم تا بالای باغ زرک. سر استخر. اقبال الدوله قوش‌هایش را انداخت برای کبک. دو تا کبک گرفتند. بعد چون دیر وقت بود مراجعت فرمودند به شهر. اعلیحضرت هم سر راه در عمارت آصف‌السطنه پیاده شدند و تماشای عمارت آصف‌السطنه را کرده بودند. آدمم منزل. سرکار معززالملوک همه روز با بچه‌ها رفته بودند همسایگی، خانه فخر اعظم دختر مرحوم اتابک که الحال زن معتمد الدوله است و عجالتاً با هم قهر هستند و متارکه دارند. تعزیه. اخبارات تازه این است که می‌گویند: ارامنه خیال اغتشاش دارند. کمیته‌ها ترتیب داده‌اند، اسلحه و بمب زیادی در خانه‌هایشان مرتب کرده‌اند. سفارت روس و انگلیس را می‌ترسانند. کلیه مردم هم بی‌هیجان نیستند. شب‌نامه‌ها، شب‌ها می‌اندازند. شاه و وزراء را متصل تهدید می‌کنند. مردم هم دسته‌بندی می‌کنند. آذربایجان و تبریز که خیلی مغشوش است. قنسول روس را که در اردبیل بوده است می‌گویند کشته‌اند. توی مردم و مخصوصاً ارامنه هیجانی است. آشوب طلب‌ها پی‌موقع می‌گردند که وقت به دست بیاورند آشوبی برپا بکنند. جنگ اروپا هم در نهایت سختی برقرار است. مجلس هم که دو روز است علنی است. اعتبارنامه‌ها را می‌خوانند. هنوز از وکلا کس را رد نکرده‌اند. بی‌پولی مملکت و دولت هم که به حدی رسیده است که مافوقش متصور نیست. نزدیک است تمام ادارات دولت و دربار از کار بخوابد. عقل و گه تمام اهل ایران و وزراء و امراء، شاهزادگان، تجار، کسبه، علماء، وکلاء، اعیان و اشراف، خانم‌ها، نوکر باب‌ها تمام قاطی است. می‌گویند شاهزاده عزالدوله از حمایت دولت روس خارج شده، تبعیت ایران را به او دادند.

چهارشنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم مسعودیه پیش مستوفی الممالک. فخر الملک، اسعد الملک.